

تأملی بر سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا (با نگاهی به سیاست آمریکا در قبال ایران)

سید داود آقایی*

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

رضا براتی

دانشجوی دکتری گروه روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۲/۲۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۵/۳۱)

چکیده:

مقاله حاضر تلاش دارد به کالبد شکافی سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا پردازد و این فرضیه را به آزمون گذارد که: با ادامه وضعیت موجود در روابط ایران و آمریکا، الزامات اصول سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا باعث تشدید و تداوم و البته گسترش فشارهای حقوق بشری این کشور علیه ایران خواهد شد. مقاله از چهار بخش کلی تشکیل شده است. در بخش اول می‌کوشد مبانی فکری حقوق بشری در سیاست خارجی آمریکا را تبیین کند. در بخش دوم، این موضوع را از منظری تاریخی بررسی می‌کند. در بخش سوم، به بررسی روندهای کلی سیاست گذاری حقوق بشری آمریکا و تمهیداتی که در این زمینه درپیش گرفته است، می‌پردازد. در بخش چهارم، سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا در قبال ایران در پرتو رویه‌هایی که پیش از این وجود داشته تحلیل خواهد شد. این مقاله در پایان نتیجه می‌گیرد که با روندهای موجود، سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا در قبال ایران در آینده به ویژه با اتخاذ رویکرد مبتنی بر قدرت نرم یا قدرت هوشمند از سوی رییس جمهور کنونی این کشور هم به لحاظ شدت و هم به لحاظ گستره، نمودی بیشتر خواهد یافت.

واژگان کلیدی:

حقوق بشر، سیاست خارجی، ایالات متحده آمریکا، جمهوری اسلامی ایران

مبانی فکری سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا

لیبرالیسم با آموزه ها و اصول خود یکی از حامیان سرسخت حقوق بشر در تمامی کشورهاست. لیبرالیسم کلاسیک خواهان عدم مداخله دولت‌ها در امور خصوصی مردم و به حداقل رساندن کنترل دولت و اعمال زور توسط نیروی حاکم است که این موضوع را از طریق مبحث کوچک‌سازی دولت مطرح می‌کند. بر اساس لیبرالیسم همه دارای حق رای هستند. اصول حاکمیت قانون رعایت می‌شود، آزادی بیان حاکم است و امثالهم. از این نظر حقوق بشر مجموعه‌ای از حقوق و ارزش‌هایی است که باید درباره انسان رعایت شود؛ اصول و ارزش‌هایی که در واقع مربوط به کرامت انسان می‌شود و با رابطه فرد و جامعه سیاسی ارتباط ندارد (Dower, 1999, p. 110).

تکیه لیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی مسلط بر حقوق بشر و ماهیت مساوات‌گرایانه و همگانی آن است. لیبرالیسم مدرن در معنای وسیع آن، علاوه بر پذیرش حقوق فردی، بر شمول اموری مانند تأمین آموزش و بهداشت حقوق فردی تأکید دارد.

به‌طور کلی، لیبرال‌ها نگرشی خوشبینانه به سرشت آدمی دارند. در فلسفه مدرن این خوشبینی برگرفته از نظریه روانشناختی "جان لاک" است. او در کتابش با عنوان «رساله‌ای در فهم آدمی» می‌گوید: "مردم بدون ایده‌ها زاده می‌شوند و لذا محیط، تعلیم و تربیت و تجربه است که آدمی را شکل می‌دهد" (شریعت، ۱۳۸۴، ۱۸۳).

نزد لیبرال‌های کلاسیک این مطلب دلیل نفی تمامی امتیازهای موروثی و به تبع آن همه طبقه‌بندی‌های به اصطلاح سیاسی است که به سلسله‌های موروثی شاهان و اشراف امتیازات خاصی برای برخورداری از قدرت قائل‌اند؛ نزد لیبرال‌های مدرن این نکته نشانگر امکان بالقوه ایجاد شرایط مقتضی برای بهره‌مندی همگان از آموزش مناسب و فرصت‌های برابر است.

لیبرال‌ها پایبند به مفاهیم آزادی و برابری و فردیت و عقلانیت هستند. آنها به طور سنتی در تلاش برای دستیابی به بیشترین آزادی برای افراد هستند و از آن دسته از آزادی‌های مدنی و فردی دفاع می‌کنند که برای زیستن افراد براساس باورهایشان بی‌آنکه به خاطر عقاید دگراندیشانه یا کردارها و دیدگاه‌های خود مورد تعدی قرار گیرند (Sorensen, 2006, p. 254).

در ادبیات توده و نخبگان آمریکایی، حقوق بشر با آزادی فردی مندرج در سند حقوقی پیوست قانون اساسی ایالات متحده برابر دانسته می‌شود و نه با مفهوم گسترده‌تر و پیچیده‌تر مندرج در اسناد بین‌المللی. بدین ترتیب، حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا در درجه اول موضوع فشار واشنگتن به دیگران برای بهبود آزادی فردی است، و نه کاربرد استانداردهای جهانی یا منطقه‌ای برای خود آمریکا.

آمریکا از بدو تاسیس خود را صاحب تجربه‌ای بزرگ در آزادی فردی نزد جهانیان

می‌دانست. به‌گونه‌ای که در این میان حتی مسائلی چون تاریخ برده‌داری، قوانین نژادی مهاجرت، یهودی ستیزی، تعصبات مذهبی و تبعیض جنسیتی هم نتوانست در این تصور دگرگونی ایجاد نماید. «آزادی و نیکوکاری استثنائی مردم آمریکا» هسته مرکزی فرهنگ سیاسی ایالات متحده است (فریدن، ۱۳۸۲، ص ۸۶).

نگاهی اجمالی به نحوه تعامل ایالات متحده با شش پیمان اصلی و معاهدات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر «اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸»، «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶)؛ حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)؛ تبعیض نژادی (۱۹۶۹)؛ تبعیض علیه زنان (۱۹۸۷)؛ و حقوق کودک (۱۹۹۰) نشان می‌دهد که این کشور حتی برخلاف متحدانش در آتلانتیک شمالی از پذیرفتن حقوق فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به عنوان حقوق بشر سرباز می‌زند. ضمن اینکه ایالات متحده کشوری است که تاکنون به کنوانسیون سازمان ملل در زمینه حقوق کودک نپیوسته است.

اگرچه این کشور بر حقوق سیاسی و مدنی تأکید می‌ورزد، اما حتی در همین زمینه نیز هنگام الحاق به میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی در سال ۱۹۹۹ برخی تحفظها را برای خود لحاظ کرده و پروتکل اختیاری این میثاق که به افراد اجازه شکایت در موارد نقض را می‌دهد نپذیرفته است. **پرواضح است که ایالات متحده رویه خود را در ترجیح قوانین ملی بر قوانین بین‌المللی حقوق بشری قرار داده و آن را ادامه می‌دهد (فورسیت، ۱۳۸۴، ص ۱).**

سیر تاریخی رویکرد حقوق بشری در سیاست خارجی ایالات متحده

حقوق بشر در سیاست خارجی ایالات متحده صبغه و سابقه‌ای به درازای تاریخ این کشور دارد. به نحوی که این مفهوم اساساً با هویت و موجودیت این کشور عجین شده است. با توجه به مشرب لیبرالی آمریکا، از صبح تولد این کشور، حقوق بشر در کانون توجه پایه‌گذاران ایالات متحده قرار گرفته است. جنگ استقلال آمریکا که میان استعمار انگلستان از یک‌سو و اتحاد ایالت‌های مستعمراتی سیزده‌گانه از سوی دیگر درگرفت، در واقع منازعه‌ای با هدف رهایی از بند استعمارگری و نیل به آزادی‌های اساسی و حقوق بنیادین بشر در درون این مستعمرات محسوب می‌شود. از این‌رو، رهبران آمریکا پس از پیروزی در این جنگ در اکثر طرح‌های خود در مورد چگونگی حکومت‌داری این ایالت‌های سیزده‌گانه و شیوه تعامل آن‌ها با جهان خارج، بر حقوق اساسی ملت آمریکا و از جمله پیشبرد حقوق بشر تأکید می‌کردند.

در آن زمان، دو گروه سیاست‌مداران آمریکایی پدید آمدند: فدرالیست‌ها و آنتی فدرالیست‌ها. نقطه اشتراک آرای هر دو گروه همانا توجه به آزادی، مالکیت و رفاه افراد و لزوم تحقق این آرمان‌ها بود؛ این دیدگاه‌ها اساس رویکرد آمریکایی‌ها به حقوق بشر را آشکارا نشان

می داد (MC WILLIAMS and GIBBONS).

تصویب قانون اساسی آمریکا به عنوان نخستین قانون اساسی مدون جهان در سال ۱۷۸۷ به منزله برآیند دو دیدگاه فدرالیستی و آنتی فدرالیستی محسوب می شود. این قانون اساسی واجد ویژگی‌های زیر است: آزادی مذهب، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی گردهمایی و دادخواهی به دولت برای جبران خسارت، مصونیت در برابر تفتیش و مصادره نامعقول، مصونیت در برابر محاکمه دوباره برای جرم واحد، مصونیت در برابر اجبار به ارائه شواهد علیه خود در دعوی، حق برگزاری محاکمه فوری و علنی، حق محاکمه در حضور هیأت منصفه بی طرف، حق برخورداری از مشاوره حقوقی و منع مجازات‌های بی رحمانه و غیرمعمول و در یک کلام «لیبرال دموکراسی» و «حقوق بشر لیبرال» (<http://memory.loc.gov>).

قرن نوزدهم زمانی است که وقوع چند رویداد مهم سبب شد تا ایالات متحده نسبت به وارد ساختن زوایای نگاه حقوق بشری خود به گستره وسیع روابط خارجی عزم و اراده‌ای قوی‌تر به کار بندد: رویداد نخست، جنگ‌های انفصال میان ایالت‌های شمال و جنوب بود که باعث شد در اصلاحیه‌های بعدی از همین جنگ‌های داخلی بیش از پیش بر حقوق بشر و آزادی‌های انسان تأکید شود، اما رویداد دوم، اعلام دکتترین مونروئه بود. در این دکتترین بر حقوق ملت‌های مستعمره واقع در نیمکره غربی و بر عدم مداخله اروپایی‌ها در این منطقه تأکید شده بود. در متن این دکتترین، به کرات واژگان آزادی و حقوق ملت‌ها آورده شده است. روند سوم، گسترش ارضی همین ایالت‌های متحد به سمت غرب بود. استدلال رهبران ایالات متحده در توجیه این توسعه سرزمینی، آزادی بومیان و تأمین نیازهای مستعمره‌نشین‌ها بود (<http://www.ushistory.org>).

با تکامل توسعه سرزمینی و رشد اقتصادی شتابان، ایالات متحده در اواخر قرن نوزدهم خود را در میان کشورهای بزرگ و ثروتمند صنعتی دید. بدین سان، به تدریج کوشید منافع و آرمان‌ها و ارزش‌های خود را که به طور سنتی به نیمکره غربی معطوف بود گسترش دهد. اما وقتی آمریکا پای به قرن بیستم نهاد، یک رویداد تاریخی دیگر نیز این تمایل را تشدید کرد. پیروزی در جنگ جهانی اول باعث شد ایالات متحده به عنوان یکی از فاتحان اصلی جنگ که در آن زمان به تازگی وارد باشگاه کشورهای قدرتمند جهان شده بود، ایده‌های خود را در سطح جهانی ترویج کند و علاوه بر این، خود را به عنوان کشوری پایبند به حقوق انسان‌ها و الگوی سایر ملل به جهانیان معرفی کند. در واقع، در همین برهه بود که استثنائگرایی آمریکا صورت عملیاتی به خود گرفت. در این راستا ویلسون رئیس جمهور وقت آمریکا ۱۴ اصل معروف خود را مطرح ساخت که بعدها به صورت مؤلفه‌های اصلی سیاست خارجی این کشور درآمد. ویلسون در اصول مربوط به استقلال برخی کشورها آشکارا واژه‌های ملت، حق تعیین

سرنوشت و آزادی را به کار برد که برخاسته از گفتمان آزادی و حقوق بشر در داخل آمریکا بود (نقیب زاده، ۱۳۸۲، ص ۳۶).

در جنگ جهانی دوم، ایالات متحده با ورود به جنگ و شکست دادن آلمان و ژاپن، جایگاه خود را به عنوان رهبر نیروهای متفقین و قدرتی جهانی تثبیت کرد. در این راستا، بیش از سایر کشورها نظرات خود را در مواد منشور ملل متحد که یکی از محورهای آن حقوق بشر است، گنجانده و علاوه بر این ایفاگر نقشی تعیین کننده در تصویب اسناد حقوق بشری سازمان ملل متحد نیز گشت. در این میان، با آغاز جنگ سرد، عملاً به رهبر جهان سرمایه‌داری مبدل شد و تمامی مفاهیم حقوق بشری را از منظری لیبرال و مطابق با الزامات نظام سرمایه‌داری در چارچوب مبارزه با کمونیسم به کار گرفت.

ایالات متحده در تمام سال‌های جنگ سرد، با شعارهای دموکراسی، آزادی و احقاق حقوق ملت‌ها سیاست‌های جهانی خود را پیش برد. ارائه کمک‌های اقتصادی و مالی (چه به صورت طرح‌های وسیع از قبیل طرح مارشال و چه به صورت روابط دوجانبه مثل کمک به کشورهای ایران، ترکیه و یونان در قالب دکترین ترومن)، وضع تحریم‌ها، انجام مداخله‌های نظامی، پیوستن به جنبش استعمارزدایی، همه و همه با توجیه ملاحظات آزادی و الزامات حقوق بشری منطق سرمایه‌داری صورت پذیرفت.

به نظر می‌رسد با توجه به شوروی - محوری در سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد، «حقوق بشر لیبرالی» بیش‌تر به عنوان هدفی برای مقابله با کمونیسم شوروی معرفی می‌شد و حقیقت‌آزاری آن، نهفته باقی مانده بود (Donnelly, 2006: 212).

اما همه دکترین‌های حقوق بشری آمریکا از دکترین ترومن تا دکترین کارتر در راستای تحکیم نفوذ و مشروعیت بخشیدن به مداخله آمریکا در مناطق مختلف جهان طراحی شده بودند.

«زیگنیو برژینسکی» سیاست‌گذار برجسته آمریکا در دوره ریاست جمهوری کارتر در کتاب معروف خود بنام «قدرت و اصول» هدف از اتخاذ سیاست حقوق بشری را حفظ منافع آمریکا در درازمدت و مانور سیاسی در مقابل اقدامات روسیه ذکر کرده و می‌نویسد: «کارتر زمانی به قدرت رسید که یک تغییر اساسی در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران و جهان به وجود آمد. در داخل و خارج آمریکا یک خلاء اخلاقی وجود داشت. بنابراین، سیاست حقوق بشر کارتر در جهت پرکردن خلاء سیاسی وارد عمل شد. با اتخاذ سیاست حقوق بشر، پرستیژ آمریکا احیاء می‌گردید. آمریکا در سطح جهان در حال تنها شدن بود، بنابراین تکیه بر سیاست حقوق بشر می‌توانست در وهله اول آمریکا را از تنهایی نجات دهد، ثانیاً منافع آمریکا را در درازمدت *SID* تأمین نماید، ثالثاً، آمریکا با تکیه بر چنین سیاستی می‌توانست امتیازاتی در

مسابقات تسلیحاتی و کاهش سلاح‌های اتمی از شوروی‌ها کسب کند و مهم‌تر از همه اینکه سیاست حقوق بشر، سپر مقاوم و پادزهری بود در مقابل تبلیغات روس‌ها که می‌گفتند آمریکا امپریالیست است» (برژینسکی، ۱۳۷۹، صص ۹۸).

با پایان جنگ سرد، سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا وارد مرحله‌ای جدید شد. در این دوران است که ایالات متحده با اعلام پیروزی قاطع در مبارزه با کمونیسم شوروی، خود را به‌عنوان قدرتی آزادی‌خواه و ارمغان‌آور حقوق بشر به جهانیان معرفی کرد. در این دوران است که جایگاه حقوق بشر در سیاست خارجی آمریکا به عالی‌ترین حد خود رسید. با روی کار آمدن دمکرات‌ها در سال ۱۹۹۲، کلینتون، حقوق بشر را یکی از ارکان سیاست خارجی خود قرار داد و کوشید ویلسونیسیم و تأکید بر قدرت نرم آمریکا (ترویج حقوق بشر و ارزش‌های آمریکایی) را در عرصه روابط خارجی عملیاتی کند (Cameron, ۲۰۰۵, p.۷۸).

با به قدرت رسیدن بوش پسر در سال ۲۰۰۰ و متعاقب آن، رویداد تعیین‌کننده یازده سپتامبر، سیاست حقوق بشری آمریکا جلوه‌ای جدید به خود گرفت: ویلسونیسیم در چکمه به عبارت بهتر، ایالات متحده در این برهه بر چند مؤلفه در سیاست خارجی خود تأکید نهاد:

۱. حقوق بشر در گستره جهانی، به‌عنوان یک مسئله امنیت ملی محسوب می‌شود: این مؤلفه بر این فرض استوار است که حقوق بشر مورد نظر آمریکا که در برگیرنده روح لیبرال دموکراسی است، از شکل‌گیری تهدیدات تروریستی نامتعارف بر ضد واشنگتن، پیشگیری خواهد کرد.

۲. اهمیت حقوق بشر تا حدی است که در راه ترویج آن، مبادرت به هرگونه یک جانبه‌گرایی و اقدام پیشدستانه نظامی، نه تنها جایز است بلکه ضروری است. اتخاذ رویکرد یک جانبه‌گرایی آمریکا در افغانستان و عراق در همین چارچوب قابل بررسی است.

نکته قابل تامل این است که سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا همواره در تمامی دوره‌ها از دو ویژگی برجسته برخوردار بوده است:

۱. همواره در دستورکار سیاست خارجی این کشور قرار داشته،

۲. این سیاست، در هر بازه زمانی با توجه به تحفظات و موضع‌گیری‌های خاص ایالات متحده، دربرگیرنده محتوایی پارادوکسیکال بوده و این امر آن را به ورطه برخوردهای متناقض و استناددهای دوگانه افکنده است؛

با این اوصاف، گرچه حقوق بشر در میان موضوعات مهم در دولت‌های مختلف ایالات متحده، خصلتی دموکرات پسندانه داشته است تا محافظه کار مآبانه، اما در دوران بوش پسر جایگاه آن در سیاست خارجی آمریکا بیش از پیش برجسته‌تر شد. در اوایل به نظر می‌رسید که نومحافظه‌کاران براساس عقایدی که داشتند، توجه خود را بر قدرت سخت‌افزاری و نظامی

آمریکا متمرکز سازند اما رفته‌رفته آشکار شد که آن‌ها به موازات قدرت سخت‌افزاری، در رویکرد تهاجمی خود در عرصه سیاست خارجی بر قدرت نرم که یکی از مولفه‌های اصلی آن ترویج حقوق بشر و دموکراسی در سراسر جهان است تأکید کنند و در واقع، آن را تسهیل‌کننده و مشروعیت‌بخش رویکردهای سخت‌افزاری در روابط خارجی قرار دهند. با این حال، دیری نپایید که هر دو مؤلفه قدرت به‌عنوان ابزارهای پیشبرد سیاست خارجی آمریکا به موازات یکدیگر به‌کار گرفته شدند. در این چارچوب نومحافظه‌کاران در طرح‌ریزی سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا اقدامات مهمی را به انجام رسانده‌اند:

۱. تعیین حقوق بشر به عنوان یکی از ارکان اصلی استراتژی امنیت ملی آمریکا

"اصول ما تصمیمات دولت ما را در مورد همکاری بین‌المللی، ماهیت کمک‌های خارجی ما و تخصیص منابع هدایت خواهد کرد. ما آزادی و توسعه نهادهای دموکراتیک را به موضوعاتی کلیدی در روابط دو‌جانبه‌مان مبدل خواهیم ساخت و به دنبال ایجاد همکاری و همبستگی میان همه دموکراسی‌ها خواهیم بود و در عین حال نیز بر دولت‌هایی که حقوق بشر را برای حرکت به سوی آینده‌ای بهتر نقی می‌کنند فشار وارد خواهیم کرد".
(www.whitehouse.gov)

اگرچه در عرصه سیاست‌های اعلامی، مقوله حقوق بشر غالباً به عنوان یکی از اصول یا اهداف سیاست خارجی ایالات متحده معرفی می‌شود، اما در عرصه سیاست‌های اعمالی، رفته رفته به کلیدی‌ترین ابزار پیشبرد سیاست خارجی نومحافظه‌کاران بدل شده بود.

۲. معرفی حقوق بشر نه تنها صرفاً به منزله تهدید علیه امنیت ملی آمریکا بلکه به عنوان

تهدیدی علیه امنیت بین‌المللی؛ نومحافظه‌کاران در این راستا سعی داشتند حقوق بشر را با موضوعاتی از قبیل تسلیحات کشتار جمعی، تروریسم و اختلافات قومی در داخل کشورها پیوندزده و رشد این تهدیدات را تسهیل‌کننده نقض حقوق بشر معرفی کنند.
(www.Law.harvard.edu).

۳. معرفی نقض حقوق بشر به مثابه دستاویز اصلی مداخله در سایر کشورها؛ در این

راستا ایالات متحده با بهره‌گیری از این مستمسک به شیوه‌های مختلف نسبت به تغییر رفتار یا رژیم کشورهای مخالف خود از طریق دخالت‌های آشکار و پنهان مبادرت ورزیده است. مداخله این کشور در روندهای سیاسی کشورهایی از قبیل اوکراین و گرجستان که ظهور و بروز انقلاب‌های رنگین در این کشورها را بدنبال داشته، از مصادیق بارز این سیاست به شمار

۴. **تهادینه سازی هنجارهای مورد نظر در حوزه حقوق بشر در سطح بین المللی:** ایالات متحده در این راستا با گنجاندن موضوعات حقوق بشری در متن موافقتنامه‌های دو جانبه، چندجانبه و کنوانسیون‌های بین المللی اقدام به نوعی رویه سازی در سطح بین المللی نموده است.

۵. **موضع گیری غیر مصمم در زمینه توسعه غیر لیبرال و اقتدارگرایی؛** هر چند وانسنگین در سیاست‌های اعلامی خود، از لیبرال دموکراسی حمایت می کند و هر از گاهی به دولت‌های غربی می‌پیوندد تا اصطلاح امتیازات را طبق مسائل حقوق بشری و رویه دموکراتیک حکومت‌ها تنظیم نموده و در دنیای سیاست نیز از خصایص لیبرال بهره می‌گیرد، اما در بسیاری موارد عملکرد حقوق بشری را با معاملات اقتصادی دو جانبه یا چند جانبه پیوند نداده است. مثلاً کشورهای کلیدی تولید کننده نفت نظیر کویت و عربستان سعودی همواره از فشار ایالات متحده در تعقیب اهداف حقوق بشری مستثنا بوده اند.

در برنامه «اکمک به دموکراسی» آمریکا به جای حمایت از حقوق مدنی و سیاسی، بیشتر کمک‌های مالی خود را صرف بازسازی بازار و دغدغه های اقتصادی و امنیتی مرتبط کرد (فورست، پیشین، ص ۲).

تهدیدات آمریکا در پیشبرد سیاست خارجی حقوق بشری

ایالات متحده در پیشبرد سیاست خارجی حقوق بشری خود، به اقتضای زمان، کشور مورد نظر و ظرفیت‌های خود، تهدیداتی را برای پیشبرد سیاست خارجی خود به کار می گیرد. تاریخ دیپلماسی آمریکا نشان داده است که دولت‌مردان این کشور تهدیدات ذیل را در پیشبرد سیاست خارجی حقوق بشری خود به کار گرفته اند:

۱. **اصمال نفوذ و تحمیل نظرات:** اصمال نفوذ آمریکا در سازمان ملل متحد بدین صورت بوده است که دیدگاه‌های خود در مورد حقوق بشر را در نهادهای وابسته به سازمان ملل از قبیل شورای امنیت، مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر تحمیل می کند. در این میان، می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

نخست اینکه نقشی مهم در گسترش فصل هفتم منشور ملل متحد که تصمیماتی الزام آورام و قهر آمیز را بر عهده شورای امنیت نهاده است، به ملاحظات حقوق بشری و احترام به حقوق بشر ایفا کرده است. برای مثال، سیاست‌های آمریکا تأثیری چشمگیر بر قطع نامه‌هایی که شورای امنیت با استناد به ملاحظات حقوق بشری علیه عراق، سومالی و هائیتی صادر کرده بود، جای نهاده است.

دوم اینکه ایالات متحده کوشیده است سازمان ملل متحد را مجاب کند تا مفهوم حفظ

صلح را به مسائل دموکراسی‌سازی و حقوق بشر گسترش دهد. البته این سیاست آمریکا به شکل گری نسل دوم عملیات حفظ صلح کمک کرد.

سوم اینکه، ایالات متحده کوشید حمایت دولت‌های متحد یا دست‌نشانده خود در مجمع عمومی و سایر ارکان سازمان ملل متحد را به خود جلب نماید (Forsythe, 2000, p. 25). آمریکا این رویکرد را با ابزارهای تهدید، تشویق و تنبیه پیش برده است.

۲. **تحصیل دیدگاه‌ها در نهادهای مالی بین‌المللی:** سه نهاد بین‌المللی وجود دارند که ایالات متحده نفوذی قابل ملاحظه در آنها دارد، این سازمان‌ها عبارتند از: صندوق بین‌المللی پول، مجموعه بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی. در این ارتباط، آمریکا کوشیده است اعطای وام و کمک‌های تحقیقاتی و توسعه‌ای به کشورهای متقاضی را که عمدتاً جزء کشورهای در حال توسعه هستند به الزامات حقوق بشری مورد نظر خود مشروط سازد. علاوه بر این، ایالات متحده، موافقت با عضویت سایر کشورها در سازمان تجارت جهانی را به شرایط حقوق بشری و دموکراسی‌سازی مشروط ساخته است.

۳. **تنظیم گزارش‌های سایانه در مورد وضعیت حقوق بشر در کشورهای مختلف جهان:** آمریکا در این گزارش‌ها عملکردهای حقوق بشری کشورهای جهان و کمک ایالات متحده در جهت برقراری و ایجاد دموکراسی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد (www.fpiif.org). این گزارش‌ها نقشی مهم را در تشدید جنگ تبلیغاتی علیه دشمنان آمریکا ایفا می‌کنند. آمریکا می‌کوشد مشروعیت این گونه گزارش‌ها را به سایر کشورها و حتی نهادهای حقوق بشری بین‌المللی بقبولاند.

۴. **رویه سازی ایجاد صرف در زمینه ملاحظات حقوق بشری مورد نظر خود در مرحله بین‌المللی:** ایالات متحده کوشیده است ترویج حقوق بشر و دموکراسی را به عرف و رویه در سطح بین‌المللی مبدل سازد (www.euroinion.org). در این راستا، برای مثال، مواد و اصولی در بیانیه‌های پایانی کنفرانس‌ها و اجلاس‌های بزرگ می‌گنجاند. اجلاس‌های دو جانبه‌ای را حتی در سطح سران برای بررسی وضعیت حقوق بشر در سراسر جهان با کشورهای متحد برگزار می‌کند، و به تأسی از دکترین مونروئه، کشورهای قاره آمریکا، در زمینه سیاست‌های حقوق بشری را با تأسیس نهادهای منظمه‌ای قاره آمریکا با یکدیگر هماهنگ می‌سازد. ایالات متحده با استفاده از سازمان کشورهای آمریکایی توانسته است بهتر از سایر شیوه‌ها به رویه‌سازی به‌ویژه (در سطح منظمه‌ای) بپردازد.

۵. **مجازات‌ها، تحریم‌های اقتصادی-مالی:** ایالات متحده، نقض حقوق بشر از سوی کشورهای مخالف خود را بهانه‌ای برای مجازات‌ها و تحریم‌های یک‌جانبه علیه این کشورها قرار داده است. در این میان، کوشیده است این تحریم‌ها را از لحاظ حقوق بشری به شکلی طرح‌ریزی

کند که سایر کشورها نیز به انجام اقدامات مشابه آمریکا روی آورند و نوعی عرف در مجازات‌های اقتصادی علیه کشورهای ناقض حقوق بشر در سطح بین‌المللی به وجود آید. از سوی دیگر، می‌کوشد مجازات‌های یک‌جانبه خود را از طریق سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای چندجانبه و مشروع ساخته و حیطة اعمال آنها را نیز افزایش دهد تا از این طریق تغییرات حقوق بشری و دمکراتیک در کشور یا کشورهای مورد نظر را سرعت بخشد.

۶. **اختصاص کمک‌های مالی به پژوهشگاه‌ها و اتاق‌های فکر:** در این راستا آمریکا کمک‌های مالی چشمگیر را در اختیار مؤسسات پژوهشی قرار داده است تا طرح‌های تحقیقاتی با محوریت «دمکراسی و حقوق بشر در کشورهای مخالف انجام دهند». دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده از این طریق می‌تواند استراتژی‌های متناسب با نتایج این گونه پژوهش‌ها را برای سلطه و مداخله هر چه بیشتر تدوین کند. در این میان، تمامی مؤسسات پژوهشی آمریکا بخش‌هایی نیز، در زمینه دموکراسی و حقوق بشر در زیر مجموعه‌های خود پایه‌گذاری کرده‌اند و سخت در این زمینه فعالیت دارند. اما بارزترین مؤسسه پژوهشی، بنیاد «اعانه ملی برای دموکراسی» (National Endowment for Democracy) است که فعالیت‌های پژوهشی خود را در کشورهای مخالف آمریکا متمرکز ساخته است (<http://usinfo.state.gov/Journals>).

۷. **درج ملاحظات حقوق بشری در دکترین‌های سیاست خارجی:** دکترین‌های سیاست خارجی ایالات متحده همواره ملاحظات حقوق بشری و دموکراسی‌سازی را یکی از محورهای خود قرار می‌دهند و در این ارتباط، نوعی رسالت حقوق بشری برای آمریکا ترسیم می‌کنند. دکترین‌هایی از قبیل طرح خاورمیانه بزرگ (حسینی، ۱۳۸۳، ص ۹۸) که برای ترویج لیبرال - دموکراسی در خاورمیانه طراحی شده بود و طرح خاورمیانه جدید نیز که برای مقابله با جنبش حزب‌الله و حماس تدوین گردیده بود، ارزش‌های حقوق بشری را در محوریت قرار داده بودند (www.ndol.org).

۸. **حمایت جنبش‌های برانداز در کشورهای مخالف از:** در این ارتباط می‌توان به وقوع انقلاب‌های رنگین در کشورهای ناهم‌رأی با آمریکا (از جمله، انقلاب نارنجی در اوکراین، انقلاب گل‌رز در گرجستان، انقلاب لاله [آبی] در قرقیزستان و انقلاب بولدوزر در یوگسلاوی) اشاره کرد. ایالات متحده هشت مرحله را برای اجرای این تمهید که زیرنقاب دموکراسی و حقوق بشر صورت می‌گیرد برای خود تعریف کرده است: مرحله اول، چند ماه پیش از انتخابات، گروه‌های ناراضی که عَلم انقلاب را به دست می‌گیرند، تشکیل می‌شود؛ مرحله دوم، تبلیغات وسیع؛ مرحله سوم، سازماندهی تجمعات از طریق ارائه وجوه مالی به هواداران؛ مرحله چهارم، هماهنگ‌سازی فعالان در شهرهای مختلف، مرحله پنجم، انجام دو

فرآیند هم‌زمان یعنی تشویق مردم به شرکت در انتخابات و عریان‌سازی دولت‌های غیرممتخب، مرحله ششم، تحریک پلیس و نیروهای امنیتی به برانگیختن شورش‌های مردمی، مرحله هفتم، طراحی رهبری چندلایه و چندگانه برای حفظ جنبش، و مرحله هشتم، ترس‌زدایی از تجمع‌کنندگان جنبش (سورس، ۱۳۸۵، ۱۱۵). البته در این راستا باید اشاره کرد که پس از استقرار رژیم‌های جدید، آمریکا در پیشبرد این تمهید با تناقض‌های رفتاری زیادی مواجه می‌شود که نمونه بارز آن در گرجستان مشاهده می‌شود.

۹. **جنگ روانی و رسانه‌ای:** ایالات متحده با بهره‌گیری از قدرت رسانه‌ای خود، ارزش‌های حقوق بشر لیبرال را مطابق با منافع خود با معیارهای دوگانه در سراسر جهان ترویج می‌کند. از یک سو، ایالات متحده خود را به عنوان الگو و سرمشق معرفی می‌کند و از سوی دیگر، کشورهای مخالف ایالات متحده را ناقض حقوق بشر و مخالف دمکراسی نشان می‌دهد. این نوع تبلیغات نه تنها رسانه‌های صوتی و تصویری بلکه دستگاه‌های چندرسانه‌ای و بازی‌های رایانه‌ای را نیز دربر می‌گیرد (براتی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۶).

۱۰. **حمایت از گروه‌های اپوزیسیون:** ایالات متحده در این ارتباط، از گروه‌های اپوزیسیون خارجی کشورهایی که ناقض حقوق بشر می‌داند هرچند تروریستی باشند حمایت می‌کند؛ به آن‌ها اجازه فعالیت در قلمرواش را داده و حتی بودجه‌ای را نیز برای کمک به آنها اختصاص می‌دهد.

۱۱. **تداوم حضور نظامی در افغانستان و عراق:** یکی از توجیحات اصلی آمریکا در تجاوز به افغانستان و عراق، نقض حقوق بشر و بی‌اعتنایی به رویه‌های دمکراتیک از سوی رژیم‌های حاکم بر این کشورها بوده است. در این راستا، حتی پس از عملیات نظامی نیز، حضور خود را با توجیحات حقوق بشری در نزد جامعه بین‌المللی مشروع جلوه می‌دهد.

البته، ایالات متحده توانسته است با قدرتی که در عرصه‌های ذیل دارد سیاست خارجی حقوق بشری خود را دنبال کند:

۱. قدرت تبلیغاتی و رسانه‌ای؛

۲. قدرت اقتصادی - مالی؛

۳. قدرت ائتلاف‌سازی؛

۴. قدرت نهادسازی در چارچوب ملل متحد؛

۵. قدرت نظامی. (www.consilium.europa.eu).

این جلوه‌های قدرت، میل ایالات متحده به مداخله در امور داخلی کشورها را تقویت کرده و باعث شده است که آمریکا نوعی رسالت را برای خود تعریف نماید.

ایالات متحده آمریکا از بدو شکل گیری نظام جمهوری اسلامی ایران با بهره گیری از همه توان خود با طیفی گسترده از شیوه‌ها و ابزارها در پی تقابل با انقلاب اسلامی بوده است. سیاست‌های تخاصم آمیز آمریکا به رغم وجود فراز و نشیب‌هایی که دوره های مختلف به چشم می‌خورد، همواره وجود داشته و تداوم یافته است. جالب آنکه ایالات متحده بر خلاف سیاستی که در قبال سایر کشورها در پیش گرفته است از بسیاری از تمهیدات فوق به طور همزمان علیه ایران سود جسته است.

اما آنچه بیش از پیش در زمینه فشارهای آمریکا علیه ایران آشکارتر شده است، این است که به ویژه پس از روی کار آمدن آقای احمدی نژاد، گستره سیاست‌های ضدایرانی آمریکا در حوزه‌های موضوعی مختلف افزایش یافته است. حوزه حقوق بشر نیز از این قاعده مستثنا نیست. اما با اهمیت‌تر این است که گذشته از موضوع فناوری هسته‌ای، تمرکز فشارهای آمریکا در چند ساله اخیر بر وضعیت حقوق بشر در ایران بوده است.

اگرچه یکسال و اندی از بدست گرفتن زمام امور در کاخ سفید توسط آقای باراک حسین اوباما می‌گذرد و این زمان مجالی برای ارائه تصویری دقیق درخصوص ارزیابی کاربست سیاست‌های دولت جدید بدست نمی‌دهد، اما اتخاذ برخی رویکردها و موضع‌گیری‌ها نشانگر اهمیت نگاه حقوق بشری در مجموعه سیاست‌های دولت اوباما نسبت به جمهوری اسلامی ایران است.

آقای باراک اوباما، یکسال و نیم قبل از تصدی این مسئولیت، در زمانی که سناتور ایالت ایلینویز بود طی مقاله‌ای در مجله فارن افرز، ضمن تاکید بر نگرش عمل‌گرایانه خود در سیاست خارجی، به طور مشخص در مورد سیاست آتی خود در قبال جمهوری اسلامی ایران می‌نویسد: "در مورد ایران نیاز به دیپلماسی سرسختانه همراه با به کار بستن طیف کاملی از ابزارهای قدرت آمریکا داریم. هدف دیپلماسی ما باید این باشد که با وضع تحریم‌های سخت‌تر و افزایش فشار از جانب شرکای عمده تجاری ایران، هزینه ادامه برنامه هسته‌ای را برای آنها بالا ببریم" (Obama, 2007, p.1).

باراک اوباما، از ابتدای آغاز به کار خود در کاخ سفید نیز در کنار تکرار شعار تغییر در سیاست خارجی، طیفی از اقدامات را انجام داده است که در راستای تمرکز این کشور بر سیاست نرم و بهره‌گیری از ابزار حقوق بشری، قابل ارزیابی است.

دولت جدید ایالات متحده در کمتر از دو ماه از استقرار خود، از عزم و اراده جدی خود برای کسب کرسی در شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد خبر داد. این اقدام به منزله پایان تحریم شورای حقوق بشر توسط آمریکا قلمداد می‌شود. خانم هیلاری کلینتون وزیر خارجه این کشور در بیانیه‌ای با اعلام این درخواست اظهار می‌دارد: "حقوق بشر عنصر اساسی

سیاست خارجی ایالات متحده است" (<http://www.dw-world.de>).

اگرچه تصمیم آمریکا در خصوص پیگیری دستیابی به کرسی در شورای حقوق بشر از ابعاد مختلف مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است اما بدون تردید یکی از زوایای مهم این اقدام، دستور کار جدی دولت آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران است. «هاوارد برمن»، رئیس دموکرات کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان، ضمن اعلام حمایت خود از این اقدام می‌گوید: "نشستن آمریکا در حاشیه، طی چند سال گذشته باعث شد شورای حقوق بشر، پلید نمائی اسرائیل را در کانون فعالیت خود قرار دهد و نقض حقوق بشر در بسیاری از کشورها به حاشیه رانده شد".

«ایلیانا زاس لتینن»، عضو ارشد جمهوریخواه کمیته امور خارجی کنگره نیز می‌گوید: "شورای حقوق بشر تا کنون پنج قطعنامه در محکومیت اسرائیل صادر کرده است اما، چشم خود را بر نقض حقوق ابتدائی بشر در ایران، سوریه، سودان، کوبا و دیگر دیکتاتوری‌ها بسته است" (<http://www.america.gov>).

در کنار این اقدام، تمدید وضعیت اضطراری ملی در خصوص جمهوری اسلامی ایران نیز خودنمایی می‌کند. باراک اوباما در پانزدهم ماه مارس ۲۰۰۹ طی فرمانی اعلام کرد: "وضعیت اضطراری اعلام شده در ۱۵ مارس ۱۹۹۵ در ارتباط با ایران، قوت قانونی خود را بعد از ۱۵ مارس ۲۰۰۹ همچنان حفظ خواهد کرد." وی در این دستور با بیان اینکه اقدامات و سیاست‌های دولت ایران با منافع ایالات متحده در منطقه مغایرت دارد، به این تحلیل پرداخته است که، دو کشور با وجود منافع مشترک ناخواسته ای که دارند، اهدافی را دنبال می‌کنند که چشم‌ها از تخمین زدن فاصله آنها ناتوان است (Ibid).

نتیجه

در جمع بندی با توجه به آنچه در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفت می‌توان گفت که اگر تحولات حقوق بشری در سطح جهانی و فشارهای غرب به رهبری آمریکا علیه ایران در طی سی سال اخیر را بررسی کنیم، می‌توانیم پیش بینی کنیم که فشارها و حملات در زمینه نقض حقوق بشر و رویه‌های دموکراتیک علیه ایران نه تنها تداوم خواهد یافت بلکه تشدید خواهد شد. چرا که:

اولاً، مبانی فکری و سیر تاریخی پویش حقوق بشر در سیاستگذاری خارجی ایالات متحده آمریکا، بسیار ریشه دار و البته دیرینه است و این پیشینه می‌تواند به مهم‌ترین و سهل‌ترین ابزار آمریکا برای پیشبرد اهداف خود در قبال سایر کشورها به طور عام و ایران به طور خاص تبدیل گردد.

ثانیاً؛ تقابل ایران و آمریکا با موضوع فناوری هسته ای، حتی بیش از دوران جنگ تحمیلی و اوایل انقلاب رو به تشدید بوده است. این تقابل در عرصه دیپلماتیک بیش از پیش برجسته گردیده است و حقوق بشر در عرصه دیپلماتیک، با توجه به تبدیل شدنش به گفتمان روز در امور بین المللی، نمود بیشتری یافته است.

به نظر می رسد که با توجه به رویکرد حقوق بشری عام آمریکا و شرایط خاص ایران در مقطع زمانی فعلی، بهره گیری آمریکا از ابزار حقوق بشر در سیاست خود در قبال ایران با شدت بیشتری تداوم خواهد داشت.

از این رو، ضروری است دستگاه سیاست گذاری خارجی ایران در راستای مقابله با افزایش فشارهای حقوق بشری در آینده، تدابیر مناسبی را اتخاذ نموده و نهادهای ذیربط داخلی را به اتخاذ راهبردهایی توصیه نماید که به گونه ای تصمیم بگیرند یا رفتار نمایند که حتی الامکان این گونه رفتارها در تعارض با مکانیسم های مصرحه و پذیرفته شده و مورد انتظار اجماع جامعه بین المللی نباشد.

منابع و مأخذ:

الف - فارسی:

۱. براتی رضا، (۱۳۷۶)، «مبانی نظری و عملی جنگ روانی» پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۲. برژینسکی زیگنیو، (۱۳۷۹)، «قدرت و اصول (خاطرات برژینسکی)»، ترجمه مرضیه ساقیان، چاپ اول.
۳. حسینی، حسن، (۱۳۸۳)، «طرح خاورمیانه بزرگ تر: القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا» تهران: انتشارات ابرار معاصر.
۴. موسسه ابرار معاصر، (۱۳۸۵)، «جورج سورس و انقلاب های مخملین» تهران: انتشارات موسسه ابرار معاصر.
۵. شریعت، فرهاد، (۱۳۸۴)، «بررسی مبانی لیبرالیستی حقوق بشر با تطبیق بر آرای جان لاک»، مجله دانش سیاسی، صص ۱۸۱ تا ۲۰۰.
۶. فریدن مایکا، «مبانی حقوق بشر»، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۷. فورسیت، دیوید، (۱۳۸۴)، «حقوق بشر و سیاست خارجی ایالات متحده»، ترجمه حمید زنگنه، سایت باشگاه اندیشه، تاریخ مراجعه ۱۳۸۷/۱۱/۲.
۸. نقیب زاده، احمد، (۱۳۸۲)، «تاریخ روابط بین الملل»، تهران: نشر قومس.

ب- خارجی:

1. Asmus Dibakd D., "The Role of Think Tanks in U.S. Foreign Policy", available in <<http://usinfo.state.gov.Journals/itsps/1102/ijpe1102.htm>>
2. Burke- White William W., "Human Rights and National Security: The Strategic Correlation" available in <www.law.harvard.edu/students/orgs/hrj/iss17/burke-white.pdf>
3. Cameron..Fraser, "US Foreign Policy After the Cold War" (New York: the Rutledge press, 2005), Chapter 2.
4. Cooper Robert, "Hard Power, Soft Power and the Goals of Diplomacy", in <www.consilium.europa.eu/uedocs/cmsUp/oad.pdf>.
5. Diamond Larry, "An American Foreign Policy for Democracy" in www.ndo.org/ndo/

- ci.cfm?kaid=115subid 2044-38k
6. Donnelly Jack, "International Human Rights (Dilemmas in World Politics)", westview press; Third Edition (July 25, 2006).
 7. Dower Nigel, "Human rights and International Relations", International Journal of Human Rights. Vol 4. N1. spring.
 8. Engeland - Nurai Anisseh Van, "Iranian Reactions to U.S. Foreign Policy Since 11 September", in <http://www.foreignpolicy.org/workingpapers/WP2-Anisseh.pdf>.
 9. 2007 EU-US "Summit: Promoting Peace, Human Rights and Democracy", available in <http://www.euronion.org/partner/summit/summit20070430.pdf>.
 - 10- Forsythe David P., "US Foreign Policy and Human Rights: The Price of Principles After the Cold War", in David P. Forsythe, Human Rights and Comparative Foreign Policy, (New York: United Nations University press, 2000), pp 21-48.
 11. Katzman Kenneth, "Iran: Current Developments and US Policy", pp 15-17, in <http://fpc.state.gov/documents/ovganisation/20242.pdf>.
 12. kuzio Taras "Ukraine's Orange Revolution Causes Consequences", in <http://www.ukrainestudies.uottawa.ca/ukraine-list/uk1364-13.html>.
 - 13- Lohm Hedvig, kheti Java, "After the Rose Revolution: Progress and Regress in the Pursit of National Unity in Georgia", April 2007, in <http://ecmi.de/download/working-paper-38pdf>
 14. McWilliams Wilson Carey and Gibbons Michael T., "The Federalists, the Anti federalists and the American Political Tradition", Chapter 1, available in [www.greenwood.com/GFI% 252F.aspx](http://www.greenwood.com/GFI%20252F.aspx).
 15. <http://memory.loc.gov/ammem/help/constRedir.html>.
 16. Milani Abbas, "U.S Foreign Policy and Future of Democracy in Iran", The Washington Quarterly, Summer 2005, pp.53-55, in <http://www.twq.com/05summer/docsmilani.pdf>.
 17. Obama Barak, "Renewing America Leadership" Foreign Affairs, July, Aug 2007.
 18. Sorensen George, "Liberalism of Restraint and Liberalism of Imposition Liberal Values and World Order in the New Mellenium", International Relations. Vol.2. pp.251-72.
 19. <http://www.state.gov/g/drl/rls/hrrpt/>
 20. <http://www.state.gov/g/drl/rls/hrrpt/>
 - 21- Stork Joe, "Human Rights and US Policy", available in www.fpif.org/briefs/vo14.html <http://www.state.gov/g/drl/rls/hrrpt/>
 22. <http://www.ushistory.org/documents/monroe.htm>
 - 23- Verokina B, "The Velvet Revolution and its consequences", in www.economist.com/research/backgrounders.cfm?22436.
 24. The National Security Strategy of the United States of America, available in www.whitehouse.gov/nsc/nss.pdf
 25. Windsor Jennifer, "Ideals vs. Reality-Human Rights and US Foreign Policy: The Cases of Azerbaijan, Cuba, and Egypt", available in <http://www.foreignaffairs.house.gov/humanrights/2783.pdf>

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"بررسی عملکرد شورای امنیت در حل بحران بوسنی و هرزگوین"، سال ۷۶، شماره ۳۶؛ "راهبردهای توسعه پایدار در سازمان ملل متحد"، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ "کارنامه کمیسیون حقوق بشر درباره ایران (پس از پیروزی انقلاب اسلامی) سال ۶۰، تابستان ۸۲؛ "سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ هشت ساله (با نگاهی به جایگاه جامعه اروپایی در این سیاست)", سال ۸۵، شماره ۷۳؛ "جایگاه اتحادیه اروپایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره سازندگی"، دوره ۳۷، شماره ۳، سال ۸۶؛ "چشم انداز فقر در عصر جهانی شدن"، دوره ۳۸، شماره ۲، سال ۸۷؛ "سازه انگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال استرالیا"، دوره ۳۹، شماره ۱، سال ۸۸؛ سازمان‌های منطقه‌ای و دموکراتیزاسیون، شماره ۳، سال ۸۸